نگاه

«شب‌های بی‌خوابی»: داستان یا ناداستان

نویسنده، هنوز نُمرده است!

امیرمحمددهقان

بعید اســت کتابی را به دست بگیریم و شــروع به خواندن کنیم و قبل از آغاز خواندن توافق همگانی ما، نویسنده و ناشر بر سر آنکه این چه کتابی اســت که داریم می‌خوانیم را نادیــده بگیریم. گاهی حال خواندن شــعر داریم، گاهــی حال خواندن رمان و گاهــی هم هیچ‌کدام. گمانش را هم نمی‌کنیم که بی‌قیدی ادبیات پسامدرن کاری کند که کتابی را به دســت بگیریم و تا انتهایش پیش برویم اما همچنان ندانیم داشتیم چه می‌خواندیم. این، وضعیتی است که در «شب‌های بی‌خوابی» الیزابت هاردویک با آن مواجه‌ایم.

در مفاهیم اولیه نوشــتن، همواره تعریف‌ها گوناگون و متفاوت‌اند اما بگذارید بر ســر تعریفــی از «روایت» در معنای کلی خــود توافق کنیم و آن را «بازنمایــی رخدادهــا» بدانیم. با این توافــق، می‌توانیم یک مرحله پیش‌تر برویم و در طبقه‌بندی انواع روایت، داســتان را از ناداســتان جدا کنیم. احتمالا همه بر ســر این توافق داریم که داستان‌ها در جهانِ ناواقع و خیال خلق می‌شوند و ناداستان‌ها در جهانِ واقع و در میان تجربه‌های زیســته. این به این معنا نیست که هیچ ردی از واقعیت در داستان‌ها وارد نمی‌شــوند یا تمامِ خطوط یک ناداســتان باید بر واقعیت مبتنی باشد، اما همچنان به لحاظ نظری و حتی از منظر دوست‌داشــتن، دوســت داریم قصه یا داســتان را خیالی بدانیم و آنچه از خودِ زندگی خلق می‌شــود را ناداستان.

پرســش مهمی که وجود دارد این اســت که آیا با توافقی که بر ســر تعریف روایت کردیم، زندگی ما روایت اســت؟ زندگی الیزابت هاردویک چطور؟ و از همین جاســت که همه مرزها می‌شــکنند. فصل به فصل از کتاب «شب‌های بی‌خوابی» را می‌توان با دلیل و اثبات، داستان یا ناداستان به حســاب آورد. مهم‌تر از این، می‌توان خطوط بسیاری از این اثر را حتی روایت ندانســت و آن را بیشتر نثری شبیه به شــعر تصور کرد. اما در این صورت، ما باید چگونه به آن سطح از آگاهی که در ابتدای این متن اشاره شد برسیم و بدانیم که داریم چه کتابی می‌خوانیم؟

تجربه ارزشــمندی که خواندن این کتاب به هــر خواننده‌ای می‌دهد در «شکســتنِ فُرم برای بازنمایی شکســتگیِ محتوا» است. ایده اساسی هاردویک در این کتاب، آنچه او را به نوشتن واداشته است و حرفی که برای گفتن دارد در «وصفِ حالاتِ غریب انسانی» است. منظور از وصف حالات غریب انســانی، موارد متعددی از بازنمایی‌های کلاژگونه شخصیت‌های مختلف و آمیختن آنها با یکدیگر با یک اشــتراک مشــخص اســت و آن اشتراک مشخص، پیش‌بینی‌ناپذیری و لایه‌لایه‌بودن انسان‌هاست.

آدم‌ها تــوی این کتاب در عیــن آنکه در تقلای گرفتــن مدرک دکتری هستند، خود را به ورطه رابطه‌های نافرجام می‌اندازند. یا شخصیت‌هایی داریم که نماد ســقوط بی‌دلیل هســتند. شکســتگیِ مفهوم انســان در محتوای این کتاب، به ما یادآور می‌شود که انسان می‌تواند از سر بدبختی یا ســردرگمی در دنیای اطراف خودش گیر کند و به ورطه خماری و گریه بیفتد. انســان می‌تواند آن‌قدر درهم‌ریخته و پیچیده باشد که مردی باشد که ازدواج نافرجامش را با بروبیای با زن‌هایی از همه شــکل و همه قشر فراموش می‌کند، یا زنی که درک واقعی خود از مفهوم ترشــیدگی را تازه پس از ازدواج پیدا می‌کند.

این شکســتگی محتوایی، یا به عبارت دیگر همان شکســتگی مفهوم انســانیت، اساسِ روایی کتاب است و نویســنده آن‌قدر هوشمند است که همیــن شکســتگی و درهم‌ریختگی را در فُرم هم ایجــاد می‌کند. این اثرِ بدون ژانر، مــا را چنان در عدم تعیّن ژانری غوطه‌ور می‌کند که در نهایت به این پذیرش برســیم که تمام تلاش ما بــرای ایجاد تمایز بین مفاهیمی همچون داســتان یا ناداستان چیزی بیشــتر از یک توهم نیست. نویسنده به ما اثبات می‌کند که جداکردن داســتان از زندگــی واقعی گاهی امری است بسیار ناممکن و البته این به این معنا نیست که باید به ورطه توهمِ واقعی‌دانســتنِ داســتان بیفتیم. در نهایت هم خود را با این پذیرش آرام می‌کنیم که آنچه برای ایجاد مرز بین داســتان و نادســتان اهمیت دارد، اعلامِ خودِ نویســنده است. خوشــمان بیاید یا نه، خودِ الیزابت هاردویک باید این را به ما اعلام کند.

جان. آر. ســرلِ فیلســوف، در پاسخ به این پرســش که آیا راهی برای تشخیص اینکه با داستان مواجه‌ایم یا ناداستان وجود دارد، تأکید می‌کند کــه «هیچ ویژگی متنی، دســتورزبانی یا معنایی وجــود ندارد که موجب شود متنی را یک اثر داستانی بدانیم». هاردویک، شبیه به کسی که خیلی روی این جمله از ســرل تأکید داشــته باشــد، با تمام این نشــانه‌ها بازی می‌کند. متن را می‌شــکند و وسطِ بازنمایی گذشــته، نامه‌ای از اکنون جا می‌دهد. دستور زبان را کاملا زیر پا می‌گذارد و بدون فعل و فاعل دست به وصف‌های طولانی می‌زند و جای صفت‌ها و موصوف‌ها را عوض می‌کند و ترکیب‌های وصفی نامعقول می‌سازد. در نهایت هم معنا را به گونه‌ای خلق می‌کند که بین لایه‌های مختلف آن گم شــده باشــیم. دقیقا همان گُم‌گشــتگی بینِ لایه‌های گوناگون و متناقض انسان که در محتوا هست را به لایه‌های متعدد و نامتجانس فرم هم می‌آورد.

احتمالا آنچه خواننده را به خواندنِ این کتاب تا پایان می‌کشــاند فُرم نیست؛ تطابق و تناسب فُرم با محتواست. خیلی‌ها هنوز هم خط داستانی مشخص و پیرنگ واضح و آشکار را دوست دارند. هنوز هم دوست دارند راوی اول شــخص جابه‌جایی‌های زمانیِ زیادی در متن ایجاد نکند. هنوز هم دوســت دارند توصیفِ بی‌اســتفاده و خارج از اتمسفر داستان وجود نداشته باشد. البته این فقط یک سلیقه است. سلیقه‌ای که هر خواننده‌ای با داشــتنش، اگر فقط فرمِ «شــب‌های بی‌خوابی» را در نظر بگیرد، ناامید خواهد شــد. امــا آنچه هَمچنــان امیدوارکننده اســت، وصف درســت بی‌مایگی انسانِ خردمند است. انسانی که در لایه‌ای از شخصیت، ممکن است تا مرز بی‌نَقصی و جاودانگی هم پیش برود و در لایه‌ای دیگر به درّه رذالت و پســتی سقوط کند. این، همان شکستگیِ مفهومِ انسان است که خواننده را به ادامه‌دادن وامی‌دارد.

همان‌قدر که در محتوا، شکســتگیِ مفهوم انسانیت و سردرگمی‌ها و تغییر حالِ مکرر انســان را لمس می‌کنیم، در فُرم هم شکســتگیِ مفهوم ژانر و بی‌پایان و آغازبودن‌های هر فصل و خط داستانی مشخصِ نداشتن و عبــارات وصفــی طولانی را لمــس می‌کنیم. گاهی حتی از تشــخّصِ روایی هم خارج می‌شــویم و به سوی نثری شــعرگونه کشیده می‌شویم و ایــن هوشــمندیِ بزرگ هاردویک اســت بــرای اثبات اینکه نویســنده هنوز نمرده اســت و خودِ اوســت که بایــد بلند فریاد بزنــد آنچه خلق کرده اســت چیســت، والا ما هیچ راهی برای اثبات اینکــه با چه چیزی مواجه‌ایم نداریم. نویســنده هنوز نمرده اســت و فریاد می‌زند ما با اثری داســتانی مواجه‌ایم و بعد در همان خطوط آغازین می‌نویســد: «آخ اگر می‌دانســتی چــه چیزهایی را باید به خاطر بســپری، یــا وانمود کنی که یادت می‌آید».

نگاهی به «شب‌های بی‌خوابی» الیزابت هاردویک

تنهایی صدا دارد

فاطمه پیراوی ونک

«شب‌های بی‌خوابی» اثر الیزابت هاردویک مجموعه جستارهایی است که فرزانه دوستی ترجمه و نشــر بیدگل آن را منتشر کرده است. این کتاب ۲۳۰ صفحه‌ای، کتاب شگفت‌انگیزی اســت که با زبــان دقیق و شــاعرانه‌اش، تجربه‌هــا و تأملات یــک زن را در مراحل مختلف زندگی‌اش به تصویر می‌کشــد. هاردویک با ترکیب زندگی روزمره و تأملات عمیق فلســفی، خواننــده را به دنیایی فرامی‌خواند که در آن حس‌ها و خاطرات در هم تنیده‌اند. شــب‌های بی‌خوابی، مجموعه داســتان‌ها و یادداشت‌هایی است که به مسائل فردی و جهانی کنار هم می‌پردازد. هر فصل این کتاب مانند پنجره‌ای اســت که به دنیای ذهنی نویسنده باز می‌شود و لحظات خوش و ناخوش او را به خواننده نشــان می‌دهد. هاردویک در این اثر از تجربیات شــخصی‌اش در نیویورک، از شکســت‌ها و موفقیت‌هایش در زندگی حرفه‌ای و شخصی و از عشــق‌ها و دوستی‌هایش سخن می‌گوید. نویسنده در «شب‌های بی‌خوابی» بسیار ماهرانه از ترکیب روایت‌های کوتاه، تأملات فلســفی و تصاویر شاعرانه بهره می‌برد. هر روایت، با دقت و پرداختــن به جزئیات بی‌نظیر، تصویرهای زنده و احساســات پرشــوری را در ذهن خواننده جاری می‌کند.

یکی از موضوعات برجســته این کتاب، تنهایی اســت. هاردویک با شــجاعت از لحظات تنهایی و اضطراب‌های شــبانه می‌گوید و این لحظات را نه نقاط ضعف، بلکه فرصت‌هایی برای تفکر و رشــد شــخصی می‌نمایاند. همان‌طور که ارسطو گفته اســت: «تنهایی بهترین پرورش‌دهنده اســتعدادها و خویشتن‌داری‌هاست». همچنین، نویســنده تأثیر گذر زمان بر انســان‌ها را بررســی کرده و نشان می‌دهد که چگونه خاطرات و تجربیات گذشــته بر تصمیمات و احساسات کنونی او اثر می‌گذارد. «شب‌های بی‌خوابی»، نثر گیرایی دارد و کاملا مشخص است که برای نوشتن آن واژه‌های دقیقی انتخاب شــده است. نویســنده با زبانی دقیق و موزون، تمام احساسات و تجربیات خود را به شکل برجسته و ماندگار بازگو کرده اســت. یکی از نقاط قوت «شــب‌های بی‌خوابی»، توانایــی نویســنده در خلــق تصویرهای روشــن و ملموس از مکان‌ها و افراد است. شاید برخی از خوانندگان سبک نوشتاری هاردویک را پیچیده و پراستعاره بدانند؛ اما همین ویژگی‌ها به کتاب، عمق و زندگی بخشیده اســت. این کتاب با ســبک یگانه و ویژه خــود، تجربه‌ای خاص و ماندگار بــرای خواننده به ارمغان می‌آورد. نویســنده با دقت و مهارت، محیط‌ها و شــخصیت‌های خود را به شــکلی باورپذیر و زنده به تصویر می‌کشــد. با خواندن لحظاتی که نویســنده ثبــت کرده، یاد آلبرت انیشتین می‌افتیم که گفته است: «تخیل مهم‌تر از دانش است؛ زیرا دانش محدود است، اما تخیل تمام دنیا را دربرمی‌گیرد». در «شب‌های بی‌خوابی»، نویسنده به موضوعات مختلفی مانند عشق، پشیمانی و نیاز انسان به ارتباط می‌پردازد. او نگاهی ژرف و دقیق به احساسات و تجربیات انســانی دارد و خواننده را به ســفری درونی دعوت می‌کند. خواندن «شب‌های بی‌خوابی» درســت مانند گذراندن شــب‌های طولانی و تفکر در مورد مسائل عمیق زندگی اســت؛ شب‌هایی که در آنها نورِ کم، اما دریافت‌های روشن وجود دارد. هاردویک با استفاده از نثر دقیق و جزئیات بی‌نظیر، تجربه و حس را به شــکل زنده و ملموس به تصویر می‌کشد و با توجه به جزئیات کوچک زندگی روزمره، تصویرهای روشــنی از زندگی شهری و لحظات ویژه به خواننده ارائه می‌دهد. در نهایت، «شــب‌های بی‌خوابی» اثر ادبی برجســته‌ای است کــه با زبان غنی و بیان ظریف خود، تجربیات انســانی را عمیــق و تأمل‌برانگیز بازگو می‌کند. ایــن کتاب نه‌تنها برای علاقه‌منــدان به ادبیات؛ بلکه برای همه کســانی که پی درک بهتری از احساســات و تجربیات انســانی می‌گردند، مفید و آموزنده است. مارسل پروست می‌گوید: «یک کتاب واقعی، باید تبر باشــد برای شکستن دریای یخی که درون ماســت» و این اثر به‌خوبی از عهده چنین کاری برمی‌آید. نویســنده در این کتاب، اثر هنر و ادبیات بر زندگی انسان‌ها را نیز بررســی می‌کند. او به تأثیر کتاب‌هــا، فیلم‌ها و آثار هنری دیگر بر تجربیات و احساســات خود اشــاره می‌کند و نشان می‌دهد چگونه هنر بــه ما کمک می‌کند تا با تجربیــات خود بهتر کنار بیاییــم و به زندگــی نگاه عمیق‌تری داشــته باشــیم. خواندن «شــب‌های تنهایی» در یکی از شــب‌هایی که نور اطرافتان کم اســت، به طور حتم دریافت‌های روشن و ویژه‌ای به شما هدیه می‌دهد.

شب‌های بی‌خوابی
الیزابت هاردویک
ترجمه فرزانه دوستی
نشر بیدگل

یک «شاید» بزرگ

متین نوروزی: «شــب‌های بی‌خوابی» نوشته الیزابت هاردویک، اثری است درباره زندگی و آدم‌ها که تجربه‌ای شــخصی و درعین‌حال جهانی از هویت، گذر زمان و پیچیدگی‌های زندگی انسانی را ارائه می‌دهد. کلیدواژه اصلی در این کتاب، واژه «شاید» است. یک شاید بزرگ که در سراســر روایت جاری اســت و در هر ســطر بیش‌ازپیش یادآوری می‌کند که همه چیز در این جهان نسبی است. هاردویک با هنرمندی، این مفهوم را متبلور کرده که آدمی در تماشــای جهان پیرامون تنهاســت و هیچ چیز برای هیچ‌کس قطعی نیست. او آگاهانه از قضاوت قطعی پرهیز می‌کند. نثر او چندلایه، سرشار از جملات شاعرانه و قصار و اســتعاری است. اشاره‌های بی‌شــمار او به عناصر پیرامتنی، به غنای نثرش می‌افزاید. هاردویک با نثری شبیه به یک مکالمه درونی، خواننده را از میان سطرهایی عبور می‌دهد که بیش از آنکه روایتی مســتقیم باشــند، انعکاس ذهنی پرسه‌زن است. کلماتش شبیه یادداشــت‌هایی اســت که از دل رؤیا بیرون آمده‌اند و لحنی دارد کــه گاهی مثل زمزمه آرامی در شب به گوش می‌رسد. درعین‌حال، بازی هوشمندانه‌اش با روایت، او را در جایی قرار می‌دهد که مدام بین شــعر، خاطره، جســتار و گزارش در حرکت است و در نهایت، ملغمه‌ای را ارائه می‌دهد که ادبیات محض است یا همان‌طور که جفری اوبراین توضیح می‌دهد: «گزارشی خلاقانه یا خلاقیتی گزارشگرانه». متن کلاژگونه او بی‌هیچ تلاشی برای پرکردن فواصل بین روایات، حتی در شــکل ظاهری و ویراستاری فنی، تجربه‌ای شهودی و منحصربه‌فــرد را ارائــه می‌دهد که درنهایت، تعریف‌های معمول از ژانر را زیر ســؤال می‌برد یا شــاید جابه‌جا می‌کند. این رمان عامدانه بدون پیرنگی واضح و راوی مشخص پیش می‌رود. هاردویک در جایی از متن نوشــته است: «ســفر که می‌کنی، دیگر خودت وجود نداری، و این اولین کشــف توســت» و باز همان شــاید بزرگ، شــاید به‌همین‌دلیل راوی در ایــن اثر آن‌چنان که باید، پیدا نیســت. اگرچه به گواه خــود هاردویک، این کتاب خودزندگینامه نیســت، اما شــباهت زیادی به آن دارد. شــاید خاطراتی رسوب‌شــده در ناخودآگاه که بی‌اختیار بر قلم جاری شــده‌اند. اما حتی در همین مقام نیز، نثر او شفاف، بی‌پرده و بدون خودسانســوری اســت. او به‌خوبی دغدغه‌های زنی آزاد اما بی‌پشتیبان و سرگردان را تصویر می‌کند؛ زنی که ناگزیر از ناتوانی امروز، به گذشته‌ها پناه می‌برد. جوان دیدیــون گفته بود: «برای آنکه صحنــه را تصاحب کنی، باید به خواری در محکمه انظار تن بســپاری». هاردویک توانســته از این مرز عبور کند و از این محکمه بگذرد. نثر او تمام ویژگی‌هــای مــادی و معنوی را در کنار هم قرار می‌دهد؛ عالم مــادی در کنار عالم معنا شــکل می‌گیرد و توصیفی تازه ارائه می‌دهد که راه‌گشــا خواهد بود. خواندن «شب‌های بی‌خوابی» مثل ورق‌زدن دفترچه‌ای قدیمی است که کسی در آن یادداشت‌هایی پراکنده نوشــته و بعد، برخی از صفحه‌ها را پاره کرده باشــد. پیوند میان پاراگراف‌ها نه از جنس علت و معلول، بلکه از جنس تداعی‌های نامرئی ذهنی اســت، درســت مثل خاطراتی که بی‌آنکه خواســته باشی، ناگهان هجوم می‌آورند. هاردویک، این پراکندگی را با مهارت در تاروپود داســتان می‌بافد و هم‌زمان، اجازه می‌دهد تا خواننده در کشف دوباره معنای خاطرات، به تأملی عمیق دســت یابــد. این نوع روایت، مرزهــای واقعیت و تخیل را به چالش می‌کشد و خواننده را درگیر فضایی می‌کند که احساساتی متناقض را برمی‌انگیزد. بیراه نیســت که سوزان ســانتاگ او را «ملکه توصیف» می‌خواند. برای مثال در نیویورک توصیفی هاردویک، کافه‌ها پناهگاه‌هایی هســتند که آدم‌ها در آنها به چشم یکدیگر نگاه نمی‌کنند. خیابان‌ها پر از مردمی اســت که سایه‌شان در پیاده‌روها امتداد دارد، اما انگار از کنار هم عبور نمی‌کنند، بلکه در جهان‌های جداگانه‌ای قدم می‌زنند. شــهر برای راوی نه یک مکان، بلکه نوعی وضعیت ذهنی است؛ جایی که در آن، جمعیت می‌تواند تو را بیشتر از همیشه در تنهایی‌ات فرو ببرد. در پرداخت به روابط انسانی، هاردویک با ظرافت و دقتی تحســین‌برانگیز عمل می‌کند. راوی با نگاهی واقع‌بینانه و بدون قضاوت، به ازدواج‌های ناکام، روابط زودگذر و دوســتی‌های پایدار می‌پردازد. این تأملات، عاری از احساس‌گرایی افراطی اســت و در عوض، پذیرشی خردمندانه از نقص‌های انسانی را منعکس می‌کند. در نگاه او، روابط انســانی پدیده‌هایی ساده و خطی نیستند، بلکه تجربیاتی چندلایه و در حال تحول‌اند. یکی از موضوعات محوری کتاب، زندگی زنان و چالش‌هایی اســت که در دنیایی مردســالار با آن مواجه‌اند. هاردویک، با ظرافــت، زنانی را که اغلب نادیده گرفته می‌شــوند، ازجمله زنان مســن مجرد، هنرمندان کم‌نام و بیوه‌های تنها را به مرکز توجه می‌آورد. او از طریق این پرتره‌ها، انتظارات جامعه و نقش‌های محدودی را که برای زنان تعریف شده اســت، نقد می‌کند. این نقد اجتماعی، به گونه‌ای ظریف در لایه‌های روایت تنیده شــده است و بی‌آنکه مستقیم به آن اشاره کند، تأثیری عمیق بر خواننده می‌گذارد. هاردویک در «شــب‌های بی‌خوابی» نه‌تنها به زندگی زنان، بلکه در رفت‌وبرگشت مداوم ذهنی به ماهیت هویت و جایگاه فرد در جامعه می‌اندیشد. درست مانند خواب‌زده‌ای که در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر راه می‌رود و با چشمان باز خواب می‌بیند.

پرتره‌ای از یک زندگی

ســارا شمسی: «شب‌های بی‌خوابی» رمانی اســت بی‌پیرنگ یا نمونه‌ای کم‌نظیر از زندگی‌نامه داســتانی که صرفا محــدود به انگاره‌های ذهنی یک شــخصیت نمی‌ماند و تفاســیری جامعه‌شــناختی از زیســت اجتماعی زنــان و مردان دهه چهل میلادی آمریکا را نیز در مســیر تکامل خود ارائه می‌دهد. راوی در شب‌های بی‌خوابی‌اش به‌مثابه انسان‌شناســی است که اکنون مثل یک مهاجر به بوستون، منهتن یا نیویورکی که در آن سال‌ها در هتل‌های ارزان‌قیمتش، با عشق‌های اغلب محکوم به شکســت، میان آدم‌های بی‌خانمان و بی‌قراری که داشــتند وام‌های کلان‌شــان را در خاطرشان محو می‌کردند، بازگشته است. الیزابتی که اکنون دارد به شــخصی با نام اختصاری «میم» نامه می‌نویســد و الیزابت نویسنده‌ای که بر فراز همه آنچه در روایت اســت، قرار دارد. شخصیت اصلی نه‌تنها الیزابت، بلکه حافظه انســانی است. درست همانند «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» راوی در پیچ‌وخــم حافظه خود رمان را به پیش می‌بــرد و درعین‌حال الیزابت راوی و الیزابت نویســنده هر دو در کنار هم ردپای هرچند نامحسوسی از پست‌مدرنیسم در رمــان بر جای می‌گذارند. از طرف دیگر آن روح ســازش‌ناپذیر و یکه‌تازانه اثر بــا بیان احساســات و عواطف زنانه‌ای که خــود را در تراکم جزئیــات و نگاه به ســوژه‌ها نشان می‌دهد، نشانه‌هایی بارز از امپرسیونیســم و اکسپرسیونیسم دارد و درعین‌حال فضای کلی اثر از هرگونه وابســتگی مطلق به ایســم‌ها، سبک‌ها و ژانرها آزاد و رهاســت. «شب‌های بی‌خوابی» با وجود بهره‌گیری از تمام پتانسیل رمان، جســتار و نثری بســیار شــاعرانه، در هیچ‌کدام از این قالب‌ها به طور کامل قرار نمی‌گیرد و این رازی است که میان نویسنده و خواننده‌اش تا انتهای اثر باقی می‌ماند. راوی «شــب‌های بی‌خوابی» همه جا حضور دارد و هرجا که حضورش مانع آن مواجهه مستقیم خواننده با واقعیت موجود باشد، به شکلی مبهم بدون ظــن خواننده به کنار می‌رود تــا دوباره در صورت الزام در مســیر روایت احضار شــود. میدان‌دادنی به بینش شــخصی مخاطب و فراتر بردن او در بطن دنیایی که می‌خواهد به واســطه اثر کشف کند که قطعا از احترام به مخاطب سرچشمه می‌گیرد. در «شــب‌های بی‌خوابی» ما با هاردویکی مواجهیم که منتور تیزهوش صدها نویســنده نســل بعد از خودش بوده، مجله نقد کتــاب «نیویورک ریویو آو بوکز» را برای سال‌ها منتشــر کرده، نقدهای اجتماعی صریح نوشته و به تک‌تک واژگانش صیقل داده تا اگر تصمیم بگیرد از شب‌های بی‌خوابی‌اش بنویسد، آن را بسیار جسورانه و خود اتکا بنویسد.

هاردویک نویســنده‌ای اســت که به لحن و آهنگ کلامش بیش از هر چیزی می‌اندیشــد. او بــا الهام از زندگی شــخصی خــود در این رمــان حافظه‌اش را می‌کاود و در گونــه‌ای ماکیومنت کردن و با گرفتــن فاصله‌ای، در حول‌وحوش حافظه‌اش به دنبال یافتن پاســخ‌هایی به پرســش‌های فلســفی در نگاهش به تجربه زندگی‌اش است. چه برای نویسنده و چه برای خواننده این تجربه زندگی اســت که مهم است تا در عصاره رمان شکل بگیرد و دراین‌میان تأثیر احساسات خود نویســنده بر ادراکی که از جهان اطرافش، پرتــره آدم‌ها و خاطراتش دارد، اثری هرچه بدیع‌تر را به وجود آورده است. توصیف‌های اغراق‌آمیز و بزرگ‌نمایی و انگشت‌گذاشــتن بر روی ناهماهنگی‌ها که از فــرط بکر بودن زیبایند، حتی اگر در توصیف نازیبایی‌ها باشــند، در توصیف فردی که بــرای لحظاتی وارد روایت می‌شــود، از یک صحنه اکستریم لانگ‌شــات، مســتقیم به کلوزآپ می‌رود و با تاش‌هایی چنان پرقوت با جملاتی کوبنده و کوتاه و اغلب بدون فعل شــخصیت ســاخته می‌شــود. به همین ســیاق هم شــخصیت‌هایش به فرجام می‌رسند: خواننده آمریکایی مطرح جَز (بیلی هالیدی) که حتی به تشــییع جنازه مادرش هم دیر می‌رسد، خودرویی که سر چهارراهی در لس‌آنجلس سر می‌رسد و «ج» را از مصائب دوران میان‌ســالی نجات می‌دهــد و این‌همه در جملاتی کوتاه که مانند بســته‌هایی معنایی در ناخودآگاه خواننده از هم باز می‌شــوند، تصاویری واقع‌گرایانه می‌ســازند. ریتمی مدام در حال شکستن از عباراتی که هرگز از ذهن خواننده بیرون نخواهند رفت و حاکی از وجود ســبکی کاملا شخصی‌اند. قدرت نهفته اثر به‌جای طرح مشــخص و خط داســتانی، در دقت به جزئیات و بافت بدیع کلمات است. نویسنده با به‌کارگیری نهایت مهارت در نثری شاعرانه و تعین ســبک شــخصی‌اش که با قاطعیت می‌توان آن را تقلیدناپذیر یافت، از خواننده امتیاز می‌گیرد. هاردویک آن صدایی شــخصی را در این اثر می‌ســازد که آرزوی بزرگ هر نویسنده‌ای است. صدای شخصی نویسنده‌ای که هر چقدر هم شاعرانه باشد، درعین‌حال واقعی است.

مرور

نیم‌رخ‌های روشن

طاهره زنگوئی

نوشــته‌ها برای رســیدن از داســتان به ناداستان مســیری را طی کرده‌اند تا به گنج واقعیت برسند. اول شخصیت‌هایی نوشته می‌شــد که پرماجرا باشــند و فرازونشیب زیاد داشــته باشند ولی واقعی یا غیرواقعی بودنشــان، اهمیت نداشــت. بعد نویسنده در دل شــخصیت، بخش‌هایــی از خودش را می‌گنجانــد و دانــای کل، آن را روایــت می‌کرد. کمی بعد نویسنده باز همین کار را می‌کرد ولی فرقش این بود که با راوی اول شخص می‌نوشت؛ انگار شاهد اتفاقات بوده است؛ شــاهد آنچه بر خودش گذشته. این نویســنده‌ها روی لبه راه می‌روند، لبه‌ای که یک سمتش داستان است و سمت دیگرش، ناداســتان. دســته آخر آنهایی هســتند که زندگی‌شان را بی‌پرده خیال، کلمه می‌کنند و ناداســتان می‌نویســند. هر جغرافیایی به یکی از این دســته‌ها تمایــل دارد و الیزابت هاردویــک در آمریکایــی کــه از هــر چیز، نســخه خالص یعنی داستان یا ناداستان را می‌پســندد، در مرز این دو، نوشته. ریسکی که او به جان خریده و در رمان «شــب‌های بی‌خوابی»، ارزش این نوع نوشــتن را ثابت کرده اســت. هرچند او مجموعه جســتار هــم دارد، در این رمان خــودآگاه این روش را انتخــاب کرده ولــی چرا تخیــل را وارد شــخصیت‌هایش کرده؟ در همین رمان به مسئله‌ای اشاره می‌کند که شاید مهم باشد: «هرچیزی که قرار بود ارزشــی داشته باشد، یک‌شــبه به موضوع کیفرخواســت تبدیل شد. نوشته‌های من، اصول من، زندگی من، دوســتانم». شخصیت‌های این رمان خلاف اخلاقیات رفتار می‌کنند و با وجود این، آنها را دوســت داریم، حتی شــرمی را که تولید می‌کنند دوست داریم. اگر به شخصیت‌های محبوب ادبیــات نگاه کنیــم، می‌بینیم که غالبــا همین‌طورنــد مثل هولــدن کالفیلد در «ناتوردشــت»، اما در «مــادام بوواری» و... . اما، یکی از اولین شــخصیت‌هایی بود که با وجود غیراخلاقی‌بودن، مخاطب با آن همدردی می‌کرد. فلوبــر روی نقاط تاریک دست گذاشــت همان‌طور که هاردویک در این رمــان، از جذابیت و قــدرت امر منفی آگاه اســت. فلوبر در کتاب «نوشــتن مادام بــوواری» می‌گوید: «آثاری را دوســت دارم که بــوی عرق می‌دهند، آثــاری که آدم در آنها... عضله‌ها را می‌بینــد که با پای پیاده راه می‌رونــد». هاردویک و فلوبر، هردو، امر طبیعــی را مقابل امر ظاهری قــرار دادند. هاردویک، نیویورک را شهر زنان بی‌خانمان معرفــی می‌کند و به هیچ چیــزی، رنگ و لعاب نمی‌زند. مهم‌تــر از آن، هردوی آنها امر شــخصی را انتخاب کرده‌اند. هاردویک در ایــن رمــان با تغییر اســامی، اشــاراتی بــه زندگی خــودش کرده و شــخصیتی را به‌جــای همســرش، رابــرت لاول، جا زده است. همان‌طور که فلوبر در رمان «تربیت احساسات» به بخشــی از واقعیتش وفادار مانــده و خــودش را در دل شــخصیتش گنجانده اســت. هاردویک در بخش ســوم رمان، مستقیما از نشــانه‌های یک خانواده ازهم‌گسیخته که از رازهای زندگی هنرمند است، می‌گوید. بعضی وقت‌ها هم نویسنده با اینکــه روی لبه می‌نویســد امــا زندگی شخصی‌اش را زیاد افشــا نمی‌کند و بیشتر زمانه و خاطــرات پیرامونــش را می‌گوید. شــاید هم به‌ســبب جغرافیا امکان این کار را کمتــر دارد و نمی‌تواند جزئیــات روابط را به‌انــدازه هاردویــک توصیف کند. نمونه آن، علــی خدایی اســت. او در «کتاب آذر» به بخش‌هایی از زندگی شــخصی خودش می‌پردازد اما آنچه مرا بــه یاد او انداخت، شباهت عنوان «شــب بگردیم» با این رمان است. ســنگفرش‌هایی که شب‌ها رویشان راه می‌رود، گذشــته چهارباغ و خیابان سپه و زاینــده‌رود را برایش یــادآوری می‌کنند. همانند «شــب‌های بی‌خوابی» که خیابان مارلبرو در بوســتون، خیابــان چهل‌وپنجم غربــی در نیویــورک و... هســتند که آدم‌ها را زنده می‌کنند. درواقــع مکان‌ها، حافظه انســانی پیدا می‌کنند. بــرای علی خدایی، پیــاده‌روی در ایــن مکان‌هــا حکــم تکرار خاطــرات را دارد. او می‌گویــد: «پیاده‌روی اســت و چیــدن خاطــرات روی هــم، نه کنار هــم». در «شــب‌های بی‌خوابی» هم خاطــرات کنار هم نیســتند؛ روی هم تلنبار می‌شــوند و کوه یخی می‌سازند. کوه یخی کــه در بعضی داســتان‌ها فقط قســمت بالای آب نویسنده را نشان می‌دهد ولی در «شب‌های بی‌خوابی»، وجوهی از زندگی زیر آب نویسنده هم نمایان می‌شود؛ چیزی که به رمان هاردویک برتری می‌دهد. درنهایت هردو معتقدند شب‌ها، آدم‌های خاطراتشان همه هستند؛ همه با نیم‌رخ‌های روشن.